

O داریوش جهان بین



قومیت و سیاست در ایران

گفتگو با دکتر حمید احمدی

O آقای دکتر احمدی! ضمن تشکر از قبول دعوت کتاب ماه، خواهشمند است جهت شروع بحث، در ارتباط با عنوان کتاب «قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت» و بویژه عبارت «از افسانه تا واقعیت» و تأییدی که بر آن شده بیشتر توضیح دهید.

O بحث جالبی است. این مسئله در همان زمان چاپ کتاب که در دست ناشر بود مورد توجه قرار گرفت که بحث «واقعیت و افسانه» چگونه مطرح شود. گرچه دقیقاً حضور ذهن ندارم ولی عناوین مختلفی پیشنهاد شد. از جمله عنوان «افسانه یا واقعیت؟» که نظر بنده بود اما در نهایت پیشنهاد آقای کلاه بیات تحت عنوان «از افسانه تا واقعیت» مورد اتفاق قرار گرفت. در همان زمان، احتمال ایجاد ابهام مطرح گشت و اینکه چه بسا این تصور برای خواننده ایجاد شود که ابتدا این مسئله افسانه بوده و آن واقعیت پیدا کرده است. ماحصل بحث به آنجا رسید که عنوان حاضر انتخاب گردید و خواننده خود باید به واقعیت و یا افسانه بودن این مسئله پی ببرد.

لذا منظور ما از انتخاب این عنوان طرح این سؤال بوده است که قومیت و قوم‌گرایی به عنوان یک پدیده سیاسی و احتمالاً یک پدیده فرهنگی و غیرسیاسی چقدر مطابق واقعیت است و به چه میزان افسانه می‌باشد. در هر حال، بنده شبهه مطرح شده از سوی خوانندگان را پذیرفته و به آن معترف هستم.

O گویا این کتاب «نز» دکترای شما در دانشگاه کارلتون کانادا است. لطفاً ضرورت‌های پرداختن به این موضوع را توضیح دهید.

اشاره:

دکتر حمید احمدی در سال ۱۳۲۶ در مشهد به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه خود را در آن جا و تحصیلات دانشگاهی را در رشته علوم سیاسی در دانشگاه تهران و دانشگاه کارلتون کانادا به پایان رساند. در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۹ به عنوان مفسر سیاسی و مترجم مسایل خاورمیانه در مطبوعات اشتغال داشته و هم‌اکنون استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران و مدیر گروه علوم سیاسی آن دانشگاه می‌باشد. تاکنون آثار متعددی اعم از تألیف و ترجمه به شکل کتاب و مقاله از وی منتشر گردیده است. از جمله تألیفات او می‌توان به عناوین ذیل اشاره داشت:

- ۱- ریشه‌های بحران در خاورمیانه (انتشارات کیهان، ۱۳۶۹)
 - ۲- حزب بعث در جهان عرب
 - ۳- قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت (نشر نی، ۱۳۷۸)
 - ۴- خاطرات بزرگ علوی (به اهتمام ایشان، دنیای کتاب، ۱۳۷۷)
- ترجمه‌های منتشر شده از سوی دکتر احمدی نیز متعدد و قابل توجه است از جمله آثار ایشان می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت:

- ۱- ایرانی روایتی که ناکفته ماند، محمدحسین هیکل (نشر الهام، ۱۳۶۲)
 - ۲- سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، زیگنیو برژینسکی (نشر سفیر، ۱۳۶۹)
 - ۳- جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، هرایر دکمجان (کیهان، ۱۳۷۲)
 - ۴- پیامبر و فرعون، ژیل کوپل (کیهان، ۱۳۶۶)
 - ۵- شریعتی در جهان (گروهی از اندیشمندان خارجی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵)
 - ۶- مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی: نگرش‌های فمینیستی، پاملا بوت و کلروالاس، (دنیای مادر، ۱۳۷۶)
- در این گفتگو با توجه به اهمیت مقوله «قومیت‌ها» در ایران و به بهانه انتشار تز دکترای ایشان در کتابی با عنوان «قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت» فرصت را غنیمت شمرده، باب گفتگو را در این حوزه با ایشان باز نموده‌ایم.

گروه‌های قومی حق دارند
خواستنه‌هایی با محوریت قومی
داشته باشند،
اما نباید با توسل به این حق،
سبب اسقاط حقوق دیگران شوند.
مطالبات قومی باید در چارچوب
حفظ همبستگی، انسجام
و امنیت ملی باشد

برخی از فارسی‌زبانان
در قالب گروه‌های سوسیالیستی
و چپ با حمایت از گفتمان
خودمختاری لنین و استالین، از مسایل
قومی به عنوان ابزاری برای نیل به
مقاصد سیاسی خود و استقرار
سوسیالیسم، استفاده نمودند



در نظام‌های مشارکتی،
امکان گفتگو و حل و فصل منازعات
با توجه به ابعاد خواسته‌های قومی،
بیشتر فراهم است

انکار نقش بیگانگان
در مسایل قومی ایران و کم‌وزن پنداری
این متغیر از لحاظ جایگاه و تأثیرگذاری،
یک مسأله سیاسی و ایدئولوژیک است.
شواهد تاریخی فراوانی مؤید نقش
این متغیر و تأثیرات آن در مسایل قومی
ایران است

البته جواب من نیز این بوده که با توجه به بار سیاسی «قومیت و قوم‌گرایی» این گزینش صورت گرفته است چرا که در میان سایر گروه‌ها که شما ذکر کردید، ما به صورت رقیفتر و کم‌رنگ‌تر شاهد چنین رفتار سیاسی بوده‌ایم البته در خصوص دو قومیت عرب و ترکمن در طول تاریخ شاهد تلاش عده‌ای در جهت سیاسی نمودن این تمایزات و مطالبات بوده‌یم که چون عمومیت و کلیت نداشته، در اینجا لحاظ نشده‌اند مثلاً در مسئله ترکمن صحرا عده‌ای از عناصر چپ در اوایل انقلاب به این تشنها دامن زدند اما حجم این مطالبات و سیاسی شدن این مسایل نسبت به سه قومیت فوق‌الذکر کمتر بوده است.

● شما در بخش‌های مفهومی مربوط به قومیت، گروه‌های قومی و ناسیونالیسم قومی، انتقادات گوناگونی را در ارتباط با رویکردهای موجود در قبال این مفاهیم مطرح نموده‌اید. جنابعالی از قومیت و ناسیونالیسم قومی گروه‌های قومی، به طور مشخص چه تعریفی دارید؟

ناسیونالیسم قومی که دارای تعریف مشخصی است. یعنی ناسیونالیسم برخاسته از قومیت و به تعبیری ناسیونالیسم کوچک اما در ارتباط با قومیت به نظر من نمی‌توان تعریف واحدی از آن ارائه نمود و به کل جهان تعمیم داد. گرچه میتوان قائل به وجود تعاریف کلی از قبیل «آگاهی نسبت به ویژگی‌های برجسته یک گروه در یک جامعه بزرگتر» بود. مانند پیداری و آگاهی نسبت به تمایزات زبانی، مذهبی، نژادی، تاریخی و فرهنگی که در طول تاریخ معمولاً موثر بوده‌اند. اما

غرض اصلی توجه دادن به این نکته است که واژه Ethnicity اولین بار در مطالعات قوم‌گرایی در آمریکا مطرح گشته و سپس به دایره‌المعارف‌های جهان راه یافته و شکل جهان‌شمول پیدا کرده است. تعاریف ارائه شده از این مفهوم، معطوف به گروه‌های مهاجری است که دارای زبان و مذهبی خاص بوده و در آمریکای شمالی سکونت یافته‌اند. این تعاریف مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است که لزوماً با شرایط ویژه جهان سوم، خاورمیانه و یا ایران تطبیق ندارد. بدون توجه به بسترهای تاریخی، نمی‌توان از یک مفهوم استفاده عمومی نمود. بی‌شک گروه‌های قومی در ایران ویژگی‌ها و شاخصه‌های تعاریف غربی از قومیت را ندارند، چرا که گروه‌های قومی موجود در آمریکا عمری بیش از دو بیست سال نداشته و اکثراً گروه‌های مهاجر

آگاهی هویتی، به عنوان واقعیت موجود پذیرفتنی است، اما سیاسی شدن آن محل بحث است و معتقدم که سیاسی شدن این علائق، محصول عصر مدرن و فرایندها و تحولات نوین می‌باشد. یعنی شواهد تاریخی دال بر کهن بودن این گرایش‌ها وجود ندارد و اگر شما به نیمه اول قرن بیستم و قبل از آن برگردید تا جایی که من اطلاع دارم ردپایی از پدیده قوم‌گرایی به عنوان یک پدیده سیاسی مجزا از هویت ایرانی نخواهید دید. اگر کسی در این رابطه مدعی وجود شواهدی است باید آن را نشان دهد. به هر حال، هویت قومی به عنوان پدیده غیرسیاسی وجود تاریخی داشته است. مثلاً بحث‌های فرقه‌ای شیعه و سنی و یا احتمالاً ترک و فارس وجود داشته است. اما مطالبات سیاسی آنها در گذشته افسانه است.

● یعنی تکوین هویت قومی غیرسیاسی را در طول تاریخ یک امر کهن می‌دانید؟

در زمینه مطالعات قومی دو مکتب وجود دارد که عبارتند از ۱- مکتب کهن گرا ۲- مکتب نوگرا (مدرن) تقریباً همه محققان علوم اجتماعی صاحب‌نظر در مسایل قومی متفقند که هویت و آگاهی نسبت به ویژگی‌های قومی، پدیده‌ای تاریخی و کهن می‌باشد و منکر وجود تاریخی آن نیستند. بحث در تأثیرات سیاسی آنهاست که نوگراها معتقدند بسیج قومی و سیاسی شدن مطالعات قومی و پیدایش ایدئولوژی به نام ناسیونالیسم قومی، مسئله‌ای مدرن و محصول عصر جدید است.

پس تعریف جدیدی که از قومیت به عنوان گروه منسجم فرهنگی، زبانی و یا دینی برخوردار از آگاهی سیاسی و دارای هویتی منفک و مجزا از هویت ملی و دولت و با قابلیت تبدیل شدن به یک ملت ارائه می‌شود، در واقع یک تعریف ناب از قومیت مدرن است و تسری آن به یک گذشته تاریخی در کشور ایران افسانه‌ای بیش نیست.

● انگیزه شما در پرداختن به سه قومیت کرد، بلوچ و ترک (شاخه آذری) و دلایل و ترجیحات مربوطه و علل نپرداختن به سایر قومیت‌ها نظیر لرها، ترکمن‌ها و عرب‌ها چه بوده است؟

البته این اشکال و انتقاد را عده‌ای دیگر نیز مطرح نموده‌اند و غالباً این انتقاد از سوی متعلقین به این قومیت‌ها بوده است.

از آنجا که در گذشته حیطه مطالعاتی بنده مسایل خاورمیانه بود در دوره دکترا نیز قصد پیگیری این موضوع را داشتم، اما به لحاظ جو حاکم بر این دانشگاه و انجام مطالعات فراوان در ارتباط با «نظریه‌های جامعه‌شناسی سیاسی» و همچنین داشتن عنوان درسی با نام «مسایل قومی و ناسیونالیسم» و الزام به انجام تحقیقات و گزارش‌های درسی در این رابطه، به تدریج در اثر مطالعه کتب و مقالات مربوط به مسائل قومی در خاورمیانه و ایران به نواقص و اشکالات وارد بر این حیطه مطالعاتی بیشتر پی بردم و جهت رفع نواقصی از قبیل عدم حساسیت نظری، تنوری پردازیها، کل‌گرایی‌ها و تعمیمات غیرتاریخی، سطحی‌نگری و... علاقمند به انجام مطالعات جدی در این حوزه گشتم و با توجه به اهمیت استراتژیک این مسئله و مخلوش بودن مطالعات قبلی و عدم توجه جدی متخصصین غربی و ایرانی به ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران بر آن شدم که این مسئله را بیشتر مورد کنکاش و تفحص علمی قرار دهم.

● از مباحث کتاب این گونه برمی‌آید که هویت قومی، گروه‌های قومی، ناسیونالیسم و... اصطلاحات جدیدی هستند و تلقی کهن نسبت به این مفاهیم مردود می‌باشد. آیا به نظر جنابعالی این مفاهیم در گذشته تاریخی ما حضوری نداشته و افسانه‌ای صرف ارزیابی می‌گردند؟

البته من صریحاً نگفتم‌ام که هویت قومی یک افسانه است و منکر وجود هویت قومی نیستیم و بکارگیری کلمه «افسانه» به این معنا مورد نظر من نبوده است. اگر خواننده دقت کافی داشته باشد، شاید لزوماً دچار چنین برداشتی نشود منظور از افسانه بودن به معنای رد تلقی نمودن گروه‌های قومی در ایران به عنوان گروه‌های منسجم هدفمند (از نظر سیاسی) و مستقل و مجزا و دارای هویتی جدا از هویت ملی ایرانی بوده است.

درواقع انکار برخی از نوشته‌های سیاسی و غیرآکادمیک قوم‌گرایان مبنی بر داشتن آگاهی‌های سیاسی بالایی اقوام ایرانی در ارتباط با هویت قومی، استقلال این هویت و جنایی‌طلبی آن، بیشتر مدنظر من می‌باشد، وگرنه هویت قومی به عنوان پدیده‌ای غیرسیاسی وجود داشته و علائق قومی متفاوت و متمایز به عنوان امری کهن نیز پذیرفتنی است. گرچه این

با فرض حاکم بودن عقلانیت
بر گروه‌های زبانی، مذهبی و قومی
در خاورمیانه،
صرف بروز گرایش‌های رومانیتیک
و احساساتی از سوی کشورهای تازه
استقلال یافته یوگسلاوی و شوروی سابق،
عامل انگیزش این گروهها
نخواهد بود

تجربه تلخ برخی از کشورهای
تازه استقلال یافته
مؤید این نکته است
که اگر صرف جدایی
و کسب استقلال را عامل
رسیدن به ارتقاء و ایجاد بهشت
موعود بدانیم به خطا رفته ایم

ریشه‌های بحران در خاورمیانه

حمید احمدی



با توجه به عدم حساسیت
نظری تنوری پردازان، کل‌گرایی‌ها و
تعمیمات غیر تاریخی، سطحی‌نگری‌ها و
سایر کاستی‌هایی که در زمینه مطالعات
قومی وجود داشت علاقمند به انجام
مطالعات جدی در این حوزه گشتم

به نظر من نمی‌توان تعریف واحدی از
قومیت ارائه نمود و آن را به کل جهان
تعمیم داد

رسیدم که قابل شدن به یک تئوری جهت تبیین و فهم مسایل قومی در ایران، تبیینی مبتنی بر علت واحد و ناصواب است. از این رو با ترکیب نظریات مختلف و تعدیل و اصلاح آنها بر اساس پیشینه تاریخی این مسایل در ایران به یک شاکله نظری دست یافتیم که اصل و اساس آن بر این محور متکی است که سیاسی شدن مسایل قومی در ایران معاصر، ناشی از فعال شدن سه متغیر دولت مدرن، گفت‌وگو بین‌المللی، و نخبگان سیاسی می‌باشد پس جهت تأیید این تئوری شواهد و مصادیق مختلفی را از مسایل این سه منطقه (کردستان، بلوچستان، آذربایجان) در طول تاریخ پرفراز و نشیب آنها ذکر نمودم و در واقع تاریخ سیاسی این مناطق را به عنوان بستری برای اثبات تئوری مذکور بکار گرفتم.

آیا مسئله ظهور و سیاسی شدن با هم متفاوتند؟ آیا شما معتقدید که سه متغیر بیان شده عامل بوجود آمدن و تکوین مطالبات قومی و سیاسی شدن این مسایل هستند؟ یا آنکه با فرض وجود این مطالبات به عنوان پتانسیلی خاموش، این سه متغیر را عامل فعال‌سازی و تشدید این مطالبات جهت بهره‌برداری سیاسی از این مسایل می‌دانید؟
گاهی اوقات این مطالبات به صورت غیرسیاسی وجود دارند. ولی گاهی اصلاً وجود عینی نداشته‌اند مثلاً در بحران آذربایجان با مسایل کردستان بعد از جنگ جهانی دوم، اصلاً این مطالبات نمود عینی نداشت و تمایزات زبانی، مذهبی و فرهنگی و محور قرار دادن آن مسایل جهت تفکیک و خودمختاری مطرح نبود. پس در این دوره، ظهور و سیاسی شدن مسایل قومی همراه با هم تجلی می‌یابند.

در مواردی اندک مطالباتی به شکل کهن وجود داشته و تمایزسازیهای گرایش‌های متفاوتی رخ می‌داده است. مثلاً اختلافات مذهبی (شیعه و سنی) و مخاصمات مذهبی دو دولت ایران و عثمانی در طول پنج قرن اخیر مبتنی بر همین مطالبات و تمایزات مذهبی بوده است.

اما در مورد مطالبات فرهنگی و زبانی و نژادی، ما شاهد درخواستهای شفاف و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و مطالبات عینی جدی نبوده‌ایم. گرچه بنده منکر این علایق نیستم ولی تا قبل از فعال شدن سه متغیر نخبگان سیاسی، گفت‌وگو بین‌المللی حاکم و تکوین دولت مدرن، شواهدی دال بر وجود این مطالبات

منفی این خطای متدولوژیک هستیم. لذا به دلیل مشکلات روش‌شناختی، بنده تعریفی از قومیت ارائه ندادم ولی عدم ارائه تعریف در جهت انکار این مسئله نبوده است.

به نظر شما چه انتقاداتی نسبت به نظریه پردازیهای ارائه شده در قبال مسایل قومی در ایران وارد است؟
البته این تئوریه‌ها را خیلی‌ها مورد بررسی قرار داده‌اند و در ادبیات قومی و ناسیونالیستی مطالب بسیاری مطرح شده است. فصل چهارم کتاب «قومیت و قوم‌گرایی» نیز به همین مسئله می‌پردازد. لیکن در مجموع می‌توان انتقادات مطروحه را به دو بخش تقسیم نمود: ۱) انتقاداتی که متوجه کل این تئوریه‌ها می‌باشد ۲) انتقاداتی که نسبت به مسایل قومی در ایران قابل طرح است. مثلاً بیروان نظریه استعمار داخلی بر این باورند که گروه‌های حاشیه‌ای و پیرامونی توسط گروه‌های محوری مورد استثمار قرار گرفته‌اند و نادیده گرفتن تمایزات و ویژگی‌های زبانی، مذهبی و فرهنگی گروه‌های پیرامونی را توسط گروه‌های مرکزی و استثمار و تحمیل خواسته‌های گروه‌های مرکزی را به گروه‌های پیرامونی و محرومیت اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را عامل برانگیختن مسایل قومی می‌دانند. تسری دادن چنین نظریه‌ای و بکارگیری آن برای تبیین مسایل قومی در ایران، مشکل‌زا و نادرست به نظر می‌رسد.

گرچه در مورد پاره‌ای از قومیت‌ها، شاهد محرومیت‌هایی در حیطه‌های زبانی، مذهبی، فرهنگی و... هستیم. اما بیشتر این مسایل، سیاسی نشده و به شکل ناسیونالیسم قومی در نیامده‌اند. اتفاقاً در برخی گروه‌هایی که محرومیت هم چندان چشمگیر نیست یا نسبت به گروه‌های دیگر کمتر است، شاهد بروز گرایش‌های قوم‌گرایانه و سیاسی شدن مسایل قومی می‌باشیم. مثلاً آذربایجان با وجود موقعیت ممتازش نسبت به استان‌های دیگر از حیث اقتصادی، بیشتر شاهد مسایل قومی و جنبش‌های قومی بوده است.

اگر ممکن است تئوری و چارچوب نظری خود را در جهت تبیین و فهم مسایل قومی در ایران توضیح دهید.

بعد از بحث در ارتباط با تئوریه‌های مطروحه و ذکر نقاط ضعف و قوت آن تئوریه‌ها، بنده در جهت انطباق این تئوریه‌ها با مسایل قومی در ایران تلاش نمودم و در نهایت به این نتیجه

می‌باشند. پس تعریفی که از آن قومیت می‌شود با تعریفی که برای قومیت‌های ساکن در ایران که چند هزار سال است در ایران ساکن می‌باشند باید متفاوت باشد. این قومیت‌ها در طول قرون متمادی بواسطه زیستن در این سرزمین دارای تعلق خاطر و همبستگی با جامعه ایرانی شده‌اند. گرچه هویت زبانی و مذهبی و فرهنگی متمایزی دارند. اما این هویت مستقل و مجزا از هویت ملی نیست. لذا بکارگیری یک تعریف واحد برای قومیت و کاربرد عمومی آن در تمام جهان صحیح نیست. اگر شما ترجمه کلمه Ethnicity و تعریفی را که از آن ارائه شد، مقایسه کنید با گروه قومی و اقوام که در فرهنگ ما به کار می‌رود متوجه این اختلاف خواهید شد. وقتی که می‌گوییم «می‌خواهیم خانه اقواممان برویم» اقوام یعنی بستگان و کسانی که با ما مرتبط هستند. بعد این گروه‌های اجتماعی را اقوام ایرانی می‌گفتند و این بر وجود همبستگی تاریخی دلالت می‌کند اگر اکنون توجه کنیم، با شنیدن کلمه اقوام ایرانی اولین نکته‌ای که به ذهن متبادر می‌شود، وجود علقه و وابستگی است. البته وقتی بحث از اقوام ایرانی است یک مشکل متدولوژیک نیز ظاهر می‌شود و آن اینکه عده‌ای گفته‌اند منظور از این قومیت‌ها، آریایی زبان‌ها هستند یعنی در واقع محور وابستگی و علقه مذکور را زبان آریایی می‌دانند اما عده‌ای دیگر به دلیل آنکه زبان فارسی را در طول تاریخ، یک زبان ملی می‌دانند، محور مذکور را زبان فارسی تلقی می‌کنند.

اما امروزه مفهوم وابستگی از واژه قومیت استنباط نمی‌شود. بلکه این واژه، مفهومی کاملاً مخالف مفهوم پیشین پیدا کرده و یک فضای مفهومی مدرن را با خاستگاه جامعه آمریکایی شمالی در ذهن ما نداعی می‌کند و این نکته‌ای است که من به آن اشاره داشته‌ام، و بکارگیری این مفهوم جدید از قومیت را عامل تضاد و آشفتگی می‌دانم. حال آنکه در آن تعریف مبتنی بر تاریخ، چون گروه‌های قومی حس همبستگی و هم‌هویتی دارند، احساس جدایی نمی‌کنند و این وابستگی تاریخی، مانع پیدایش گرایش‌های جدایی‌طلبانه می‌شود.

به هر حال نخبگان ما در اثر مطالعات غربی و آشنایی با این نظریات و مفاهیم، بی توجه به بسترهای تاریخی و به علت عدم موشکافی لازم و انفعال علمی، آن تئوریه‌ها و مفاهیم را در جامعه ایرانی به کار می‌گیرند و ما شاهد تبعات و پیامدهای

علائق قومی متفاوت
و متمایز و آگاهی هویتی
به عنوان واقعی دیرینه پذیرفتنی
است. اما سیاسی شدن این علایق،
محصول عصر مدرن و تحولات نوین است

تعریف جدیدی که از قومیت
به عنوان گروه منسجم فرهنگی،
زبانی و یادینی برخوردار از
آگاهی سیاسی و دارای هویتی
منفک از هویت ملی و دولت
و با قابلیت تبدیل شدن به یک ملت
ارائه می شود،
درواقع یک تعریف ناب از
قومیت مدرن است و تسری آن
به یک گذشته تاریخی در کشور
ایران، افسانه ای بیش نیست

به عنوان پدیده ای سیاسی نیافته ام. پس مطالبات قومی را
پدیده ای مدرن و نوظهور می نامم که در اواسط قرن بیستم وارد
تحولات سیاسی این مملکت شده است.

○ برای این گرایش های قوم گرایانه چه کار کردهایی
قائل هستید؟ آیا لزوماً مطالبات قومی همراه با خشونت و
آشوب و تنش و جنبش بوده اند. یا آنکه خشونت سیاسی،
عارضی است و می تواند تلطیف و سمت دهی بشود.

جواب این پرسش به نوع و گستره این مطالبات و میزان
هم خوانی و تطابق و یا تضاد آنها با منافع اساسی و ملی کشور
دارد. پرداختن به این مسئله به لحاظ ابهام موجود در مورد خود
این گرایش ها و حتی رابطه این گرایش ها با منافع سایر گروه های
سیاسی، قومی و مذهبی و دیگر پیچیدگی های موجود، قدری
دشووار است.

می توان گفت اگر این مطالبات انسجام و هویت ملی و
تمامیت ارضی کشور را به خطر انداخته و با ایجاد آشوب و
چنددستگی سبب از بین بردن منابع و منافع ملی شود، در آن
صورت کار کردهای منفی خود را نشان داده است. البته گروه های
قومی حق دارند خواسته هایی با محور هویت قومی داشته
باشند، اما نباید با توسل به این حق سبب اسقاط حقوق دیگران
شوند. باید ضمن احترام گزاری به حقوق و مطالبات دیگر اقوام
و حفظ همبستگی و انسجام ملی، به ثبات سیاسی، اجتماعی
جامعه کمک کرده و تزامنی برای امنیت ملی بوجود نیابند.
یک کشور به مثابه ملک مشاع است که تمامی ساکنان
آن مملکت نسبت به آن ملکه ذی حق می باشند. معتقدم
همانقدر که لرها نسبت به لرستان حق دارند خراسانی ها نیز به
این قسمت از ایران حق دارند و می توانند نسبت به سرنوشت
آن تصمیم بگیرند. از این رو مطالبات قومی متضاد با هویت و
وحدت ملی به هیچ وجه قابل پذیرش نیست و از آنجا که کشور
نیز ملک مشاع همه گروه های قومی، زبانی و فرهنگی می باشد
لذا آنها نیز می توانند به ارزیابی این خواسته ها پرداخته و نسبت
به آن واکنش نشان دهند.

اما اگر این مطالبات در چهارچوب وحدت و انسجام ملی
باشد نظیر افزایش مشارکت سیاسی و موجب گسترش
آزادی های سیاسی، اجتماعی و رفاه اقتصادی و عدالت اجتماعی
شود. این مطالبات را می توان مثبت ارزیابی نمود. اما مسئله



خودمختاری و استقلال قومیت ها سبب مخدوش شدن
احساسات سایر ایرانیان و واکنش آنها خواهد گردید. برای مثال
اگر اعراب خوزستان مسأله هویت مستقل را مطرح نموده و به
این واسطه بخواهند منابع نفتی متمرکز در آن منطقه یا درآمدهای
حاصله از فروش نفت تنها برای خوزستان مصرف شود، این امر
چون موجب اسقاط حقوق دیگر ایرانیان می شود لذا در عرض
امنیت ملی و متعارض با وحدت ملی می باشد. پس احساسات
قوم گرایانه ای را که دافع استعمار و استعمار کشور و حافظ
یکپارچگی و امنیت ملی باشد می توان خواسته های بجای و
مثبت دانست.

○ شما به نقش سه متغیر نخبگان سیاسی، گفتمان
بین المللی حاکم و دولت مدرن در سیاسی شدن مسایل قومی
اشاره داشتید. لطفاً درباره نقش نخبگان طبقه متوسط شهری
باریشه و تبار قومی در بروز این شکافها بیشتر توضیح دهید.

با گسترش مدرنیزاسیون، در ایران ما شاهد تکوین طبقه
متوسط در جامعه ایرانی بودیم و این امر بواسطه گسترش
آموزش و ارتباطات و گسترش اقتدار دولت، بیشتر تسهیل
گردید. تا جندی قبل این مباحث تنها در میان طبقات نخبه
متعلق به قشر بالای جامعه مطرح می گشت اما به تدریج و با
سیاسی شدن علایق قومی، این مسایل به طبقه متوسط که
حتی بعضاً ریشه و وابستگی ایلی نیز نداشتند سرایت نمود و
آنها جذب گروه های مختلف سیاسی شده و به گروه های
قومی گرا پیوستند که مثال بارز آن گروه های چپ هستند. البته
به اعتقاد بنده گرایش گروه های چپ به مسایل قومی به علت
نوفذ گفتمان خودمختاری لنینیستی و استالینیستی می باشد.
از این رو می بینیم که فارسی زبانانی در قالب گروه های
سوسیالیستی و چپ مثل حزب توده و چریکهای فدایی خلق با
حمایت از این گفتمان قصد ابزار قرار دادن این مسایل در جهت
نیل به مقاصد سیاسی خود و استقرار سوسیالیسم را داشته اند.
ایشان با طرح این مسایل و سیاسی نمودن این مطالبات قصد
داشتند افراد و گروهها را به سمت ایدئولوژی مورد نظر جذب
کنند و درواقع عملگرایی آنان نه به جهت احقاق حقوق قومیت ها
و اقلیت ها، بلکه برای رسیدن به کرسی قدرت و کنترل دولت
بوده است. پس در میزان اعتقاد و التزام آنها به این مسایل تردید
جدی وجود دارد.

در برخی گروه های قومی
که محرومیت هم چندان چشمگیر نیست
یا نسبت به گروه های دیگر کمتر است،
شاهد بروز گرایش های قوم گرایانه
و سیاسی شدن
مسایل قومی هستیم

سیاسی شدن مسایل قومی
در ایران معاصر،
ناشی از فعال شدن سه متغیر
دولت مدرن، گفتمان بین المللی
و نخبگان سیاسی است

○ آیا لزوماً گرایش های قوم گرایانه، خصمانه و
جدایی طلب می باشند، یا اینکه ما در طول تاریخ شاهد مطرح
کردن مطالبات قومی بدون تنش و آشوب نیز بوده ایم؟

ممکن است خصمانه و جدایی طلبانه نباشند آنچه در
گذشته ایران تحت عنوان مسایل قومی مطرح گشته چون با
بحرانهای سیاسی همراه بود. (نظیر بحث هایی که بعد از
جنگ جهانی دوم با اوایل انقلاب مطرح شد) بیشتر رنگ و
بوی سیاسی و خصومت گرایانه پیدا کرده است. این خصومت ها
متأثر از فضای خاص حاکم بر آن دوران بوده و آن فضا سبب
توسل گروه های قومی به رفتارهای خشونت بار گشته است.
البته خواسته های قومی ایستا و ثابت نیستند و در بستر زمان
دچار تحول می شوند لذا گاهی شاهد عکس العمل ها و خواسته های
جدیدی نیز هستیم و دقیقاً نمی توان مشخص کرد که آیا
خواسته های مذکور خصومت گرایانه است یا مسالمت جویانه و
معطوف به منافع ملی. ممکن است ابتدا خصومت آمیز نباشد
اما بتدریج معطوف به رفتارهای خشونت آمیز گردد. عوامل و
دلایل مختلفی در برانگیختن خشونت مرثر است. بی تردید
یکی از عوامل مهمه نوع نظام سیاسی است. اگر نظام اقتدارگرا
باشد امکان بروز این مطالبات به صورت خشن تر بیشتر است
حال آنکه در نظام های مشارکتی امکان گفتگو و مصالحه و
حل و فصل منازعات با توجه به نوع و الهاد خواسته ها بیشتر
فراهم است

○ پاره ای از اندیشمندان، مسایل قومی ایرانی را به
نوعی داخلی دانسته و وارد کردن نقش گفتمان بین المللی
حاکم و دست بیگانگان را در این مسایل، ناشی از عنصر
توهم توطئه موجود در فرهنگ سیاسی ایرانیان می دانند.
نظر شما در این مورد چیست؟

به نظر من انکار نقش این متغیر و کم وزن بنداری این
متغیر از لحاظ جایگاه و تاثیرگذاری نیز یک مسئله سیاسی و
ایدئولوژیک است. شواهد تاریخی بسیار، موبد نقش این متغیر
و تاثیرات بی شمار آن در مسایل قومی ایران است در صورتی
می توان قائل به توهم توطئه بود که یکسره ظهور و سیاسی
شدن این مسایل را وابسته به عوامل خارجی دانست. حال
آنکه بنده با درک پیچیدگیها و ابعاد مسئله، هم به عوامل
خارجی و هم به عوامل داخلی نظر داشته ام.



فراهم می‌سازد. حال آنکه فروپاشی و تکه تکه شدن نه تنها سبب درگیری‌های خشونت‌بار بیشتر می‌شود، بلکه معلوم نیست که غایت این فرایندها و ساختارها به کجا ختم گردد. آیا از وضعیت پیشین به وضع مطلوبتری می‌رساند یا اینکه مردم را در حسرت وضع پیشین قرار می‌دهد.

○ به عنوان آخرین سوال، لطفاً در مورد راهبرد پیشنهادی خود جهت پر نمودن شکافهای قومی در ایران بیشتر توضیح دهید و نظراتان را در قبال بحث فدرالیسم قومی و فدرالیسم منطقه‌ای که از سوی بعضی از استراتژیست‌های مسایل قومی مطرح می‌شود بفرمایید.

البته مطالعات من در قبال مباحث فدرالیستی و ارتباط آن با ایران چندان نیست، به تازگی کتابی به نام فدرالیسم منتشر شده که نویسنده آن به طور مبسوط و عمیق به این بحث پرداخته و با ذکر نظریات مختلف فدرالی به این نتیجه رسیده که این طرح پاسخگوی مشکلات قومی جامعه ایران نیست. من نیز از یک موضع غیرتخصصی نسبت به فدرالیسم معتقدم که جامعه ایران آماده پذیرش این طرح نبوده و نیاز به وجود یک دولت قدرتمند ملی متمرکز دارد. دولتی که نسبت به گروه‌های قومی، ملی و زبانی قائل به تبعیض نبوده و با رفتارهای دموکراتیک نسبت به گروه‌های مختلف و بسترسازی جهت گروش نخبگان و مشارکت تمامی اجزاء جامعه و توزیع عادلانه منابع ارزشمند، مانع رفتارهای جدایی‌خواهانه و استقلال‌گرایانه گردد، تا در پرتو این حکومت، مطالبات قومیتی معطوف به رفتارهای خشونت‌آمیز نگرند.

ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم که مانند سوئیس به دنبال فدرالیسم باشیم. چرا که در جوامع جهان سوم احساسات و رومانتیزم حاکم است و رها کردن جامعه، عامل بی‌ثباتی و بحران‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خواهد شد. منظور من از دولت متمرکز در این بحث حاکمیت فراگیر و مشارکت‌جو می‌باشد، نه اقتدارگرا، دولتی که متعلق به یک گروه خاص نبوده و مدعی یک گفتمان خاص و اقتدارگرا نباشد. چرا که این عوامل واگرایی را تشدید می‌کند.

معتقدم که ویژگی‌های خاص تاریخی ایران و قدمت عناصر هویت‌ساز ایرانی در طول تاریخ و تجربه همزیستی طولانی مسالمت‌آمیز قومیت‌ها و گروه‌های مختلف زبانی، مذهبی، فرهنگی و... می‌تواند بستر مناسبی جهت ایجاد دولتی فراگیر و مشارکت‌جو مبتنی بر رأی مردم و مسوول در قبال احقاق حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های مختلف و متمایز فراهم کند.

لذا بهترین راه‌حل برای ایران و حتی خاورمیانه را همین تئوری فوق می‌دانم. گسترش بی‌رویه احساسات قومی نوستالژیک و رومانتیک صوری، و گریز از هویت ملی نه تنها عامل بهبود وضعیت اقوام ایرانی نخواهد بود، بلکه پیامدهای منفی فراوانی به دنبال خواهد داشت.

○ از جنابعالی به خاطر آنکه وقت‌تان را در اختیار کتاب‌ماه علوم اجتماعی گذاشتید بسیار سپاسگزارم. من هم متشکرم.

مسایل قومی خاورمیانه، نیازمند گذشت زمان بیشتری است، اما در مورد مسایل قومی ایران باید گفت با فروپاشی شوروی و ظهور کشوری به نام جمهوری آذربایجان ما شاهد آثار و عکس‌العمل‌هایی، هم در ایران و هم در آذربایجان نسبت به مسئله ترک‌های آذری بوده‌ایم. به اعتقاد من نتیجه‌گیری شتاب‌زده در قبال این تحولات، نابجا خواهد بود. چه‌بسا در دهه‌های آینده ابعاد بیشتری از این قضیه مکشوف گردد و ما شاهد چنین حوادثی در خاورمیانه باشیم. معتقدم که منطقه خاورمیانه به دلیل ویژگی‌های خاص تاریخی و اقلیمی و روابط منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای‌اش کمتر شاهد چنین رخدادی بوده است. اما در سال‌های آینده مثلاً بین سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ این تاثیر و تاثیر بیشتر روشن خواهد گشت. البته با فرض حاکم بودن عقلانیت بر گروه‌های زبانی، مذهبی و قومی در خاورمیانه، صرف بروز گرایش‌های رومانتیک و احساساتی از سوی کشورهای نظیر یوگسلاوی و یا کشورهای تازه استقلال یافته شوروی، عامل انگیزش گروه‌های قومی در خاورمیانه نخواهد بود. به ویژه اینکه این فروپاشی نه تنها حاوی پیامدهای مثبتی برای گروه‌های قومی نظیر صربها، کرواتیها و بوسنیایی‌ها نبود، بلکه پیامدهای منفی آن نظیر جنگ و فلاکت و منازعات بین‌المللی و حوادث و خصومت‌های تلخ ناشی از آن حداقل گروه‌های قومی را در کوتاه‌مدت به این نتیجه خواهد رساند که موجودیت واحد بهتر است و بنامندی بهتر از فروپاشی و تبدیل کل به جزء خواهد بود چرا که این کوچک بودن نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد بلکه بی‌ثباتی و نا آرامی بیشتر را نیز به وجود خواهد آورد. به عبارتی همین پراکندگی و تنوع و اختلاط‌های ناشی از آن، عامل تشنه‌های قومی، بین الاقوامی و هویتی خواهد گشت و با این بحران آفرینی‌هاست که جامعه روی ثبات و امنیت و رفاه را نخواهد دید.

اگر صرف جدایی و کسب استقلال را عامل رسیدن به ارتقاء و بهتر شدن وضع و ایجاد بهشت موعود بیندازیم، به خطا رفته‌ایم، نکته‌ای که لازم است مورد توجه واقع شود این است که همبستگی‌های تاریخی و هویتی و فعل و انفعالات ناشی از همجواری اقوام، امکان واگرایی را نیز کاهش داده و امکان همگرایی و همزیستی در یک کل واحد همراه با تقسیم عادلانه منابع ارزشمند (ثروت، قدرت، منزلت، اطلاعات) را بیشتر

البته اینکه عدم‌ای این مسئله را صد در صد داخلی دانسته و نقش و وزن بیگانگان را در این حوادث کم‌رنگ جلوه می‌دهند نیز حاوی بار سیاسی و ایدئولوژیک و ناشی از کم‌اطلاعی و نداشتن مطالعات عمیق در این زمینه است.

در همین کتاب و با ذکر شواهد و مثال‌های فراوان از زبان خود این نخبگان در مورد تاثیرپذیری از گفتمان بین‌المللی حاکم، این مسئله را بیشتر روشن نموده‌ام. مثلاً نمی‌توان منکر نقش تبلیغات جمهوری آذربایجان یا حزب خلق و رادیو باکو و کنفرانس‌های مربوط به مسایل قومی در کشورهای مختلف، یا نقش دولت ترکیه و عراق و یا حمایت‌های آمریکایی‌ها از گروه‌های قومی شد. چرا که این نمونه‌ها واقعاً آشکار بوده و انکار آنها ناشی از تعصبات قوم‌محورانه است.

○ آیا این منازعات قومی خاص جامعه ایران یا خاورمیانه و جهان سوم بوده یا آنکه در کشورهای توسعه یافته نیز شاهد چنین منازعاتی هستیم؟

جالب است بدانیم که منازعات قومی ابتدا از کشورهای صنعتی آغاز گشت، مثلاً در آمریکا، کبکی‌ها مطالبات قومی مختلفی داشتند. این واکنش‌ها در حدی بود که برخی نظریه‌مدرین‌زاسیون را مورد انتقاد جدی قرار داده و آن را موجد این گرایش‌ها دانستند.

البته ممکن است مطالبات قومیتی در آن کشورها به صورت عقلایی‌تر و ملایم‌تر مطرح شود. ولی در کشورهای جهان سوم به دلیل ساختار سیاسی و موقعیت استراتژیک آن در نظام بین‌المللی و به دلیل عقب‌ماندگی اقتصادی این کشورها و پیرامونی بودن آنها و مواجه شدن آنها با انواع بحران‌ها و افت و خیزها این گرایش‌ها بیشتر در قالب‌های احساسی و غیرعقلایی و رمانتیک بروز یابند.

○ تاثیر فروپاشی بلوک شرق و جهان دوقطبی را در بروز تنش‌های قومی به چه میزان می‌دانید؟

با فروپاشی بلوک شرق و برخی از کشورهای وابسته به این بلوک نظیر یوگسلاوی، چک و اسلواکی و پیدایش کشورهای آسیای میانه، فرایند جدیدی در مسایل قومی به وجود آمد و ما شاهد پیدایش منازعات قومی در این کشورها و تاثیر آن بر کشورهای دیگر بودیم. گرچه مسایل قومی در خاورمیانه متأثر از فروپاشی بوده (نظیر مسئله کردها) اما کاملاً تحت سیطره این پدیده نبوده است و قضاوت در مورد اثرات این فروپاشی بر

کتاب ماه علوم اجتماعی
زدهشت

